

تام جونز

علی خزاعی فر

تام جونز (سرگذشت تام جونز، کودک سرراهی)

نوشته هنری فیلدینگ

ترجمه دکتر احمد کریمی حکاک

انتشارات نیلوفر، چاپ اول زمستان ۱۳۶۱

خوب نوشتن، خوب حس کردن و
خوب فکر کردن و خوب گفتن است.
بوفن

۱ - مقدمه

فیلدینگ می‌گوید: «هیچ شاخه‌ای از نقد به اندازه نقد سبک نیاز به دانش و عقل سلیم ندارد، حال آنکه هر خواننده درباره سبک اثری که می‌خواند، بی‌محابا حکمی صادر می‌کند.» هدف ما در اینجا تحلیل سبک تام جونز نیست. شناخت تحلیلی عناصر تشکیل دهنده سبک، چنانکه فیلدینگ خود به آن اشاره می‌کند، کاری است دشوار، اما این شناخت خاصه برای منتقد ادبی و مترجم بسیار ضروری است. در این بخش ضمن اشاره به برخی ویژگی‌های کلی سبک تام جونز در پی نشان دادن این نکته‌ایم که مترجم متون ادبی باید دانشی فراتر از کلمه داشته باشد و عناصر و ظرایف متن را، خاصه متنی که سبک در آن اهمیت معنایی خاصی دارد، درک کند. در خلال بحث بخشهایی از ترجمه تام جونز را مثال می‌آوریم و نشان می‌دهیم که مترجم ما با شناختی عمیق و همه‌جانبه از متن دست به ترجمه آن زده است و اگر غیر از این می‌بود چه بسا مترجم نه تنها زیبایی متن را از بین می‌برد، بلکه ظرایف زبانی و در موارد بسیاری مقصود نویسنده را درک نمی‌کرد و لاجرم به تناقض‌گویی دچار می‌شد.

۲- ویژگیهای زبانی تام جونز

فیلدینگ به آن دسته از رمان نویسان تعلق دارد که دربارهٔ ساختمان، ابزار و هدف رمان نظریه پردازی می‌کنند و رمان خود آنها تجسم آگاهانهٔ نظریات آنان است. رمان، از نظر فیلدینگ، نوعی حماسه هومری ولی کمیک و به زبان نثر است که حقایق مهم را به زبانی آمیخته به طنز بیان می‌کند. در این تعریف از رمان، رابطه نویسنده با خواننده و نقش زبان، همچنانکه در حماسه، دو جزء اساسی بشمار می‌آیند. رمان حدیث نفس و روایتی شخصی نیست، بلکه همچون حماسه برای جمع نوشته می‌شود. استعاره میهمانی، که در آغاز تام جونز می‌آید، به گونه‌ای زیبا و مؤثر به این هدف رمان اشاره دارد:

«نویسنده باید خود را بجای شخصی بگذارد که مهمانخانه‌ای عمومی را می‌گرداند و از هرکس در برابر پولش پذیرایی می‌کند، نه اینکه خیال کند بزرگی است که می‌خواهد ضیافتی خصوصی راه‌اندازد یا اطعام مساکین کند.

از آنجا که فیلدینگ در خلال داستان مکرراً درباره اشخاص و وقایع اظهار نظر می‌کند و به زبانی والا و پرنکلف سخن می‌گوید و با گشاده‌دستی تشبیهات طولانی بکار می‌برد، خواننده ممکن است در نظر اول گمان کند فیلدینگ خطیبی پرگو است که با بیانی رسمی، احساساتی و تصنعی به ارائه بحثهای کلی اخلاقی می‌پردازد. اما این بسط کلام با قبضی غیرمنتظره و مؤثر همراه است. خواننده باید ذهن خود را هنگام خواندن فعال نگهدارد تا اشارات و کنایات ظریف و مستور فیلدینگ دربارهٔ اشخاص و وقایع داستان را درک کند. به کنایه گزنده‌ای که در جمله زیر وجود دارد توجه کنید: پارتریج بی‌گناه که مورد اتهام واقع می‌شود تصمیم می‌گیرد «صحنه را ترک گوید و از محلی که در آن رحم و شفقت عمومی همسایگان او را در معرض مردن از گرسنگی قرار داده بود کوچ کند و به جای دیگر برود»، (ص ۵۵).

فیلدینگ خود در تام جونز به خواننده هشدار می‌دهد که اگر می‌خواهد از رمان لذت و فایده ببرد باید پیوسته مراقب باشد:

«البته درست است که ما همیشه در تنگناها دست کمک به سویت دراز خواهیم کرد، زیرا همچون برخی دیگر از نویسندگان هرگز انتظار نداریم که با استفاده از علم غیب به منظور ما بی‌بیری. ولی از آنجا که چیزی جز توجه از تو توقع نداریم، تبلی و کاهلی را از تو نخواهیم پذیرفت. و سخت در اشتباه خواهی بود اگر تصور کنی که ما، هنگامی که این اثر بزرگ را بنیاد نهادیم، آهنگ آن داشتیم تا درک هیچ لطفی‌ای را برعهده فرست تو نگذاریم و نیز در خطا خواهی بود اگر چنین بینداری که، بی‌رهوشه هوش و استعداد ذاتی خویش، خواهی توانست از میان صفحات این سرگذشت سفرکنی، و از سیر و سیاحت خود حظ و بهره کافی ببری.» (ص ۴۶۳)

درواقع به نظر می‌رسد فیلدینگ دونوع خواننده در نظر دارد، خواننده معمولی و خواننده نکته‌سنج. شاید از این روست که گاه‌بگاه روی سخن خود را با خواننده نکته‌سنج می‌کند و عباراتی همچون *to speak simply, and without metaphor* یا *in plain English* برای بیان مجدد (و گاه ساده‌تر) منظور خویش بکار می‌برد. در قطعه زیر دو شیوه متفاوت بیان یعنی بیان مستقیم و بی‌پیرایه و بیان تفتنی و

تخیلی که فیلدینگ غالباً و با استادی بکار می‌گیرد، برای دوزخ خواننده داستان به نحو بارزی تقابل پیدا کرده‌اند:

«ولی عاقبت خواب برفکر و خیالات غلبه کرد، و جونز، همچون یکی از خدایگانی که باستانیان در خیال خود آفریده بودند، آنهم خدایی رنجیده‌خاطر که سرانجام به پیروزی عظیمی دست یافته و از آن غرق لذت باشد، آرام غنود. به زبان ساده و بدون کمک مجاز و استعاره، آقای جونز تا ساعت یازده صبح روز بعد در خواب ناز بود. (ص ۵۸۳-).

زبان تام‌جونز نیز تا حدی از زبان حماسه متأثر است. این زبان اگر چه در بسیاری از موارد همچون زبان حماسه، والا، پر تکلف و مشحون از صنایع ادبی است، اما برخلاف زبان حماسه، زبانی یکدست نیست. در تام‌جونز، فیلدینگ بخوبی می‌داند که چه می‌خواهد بگوید و نیز چگونه باید بگوید. زبان تام‌جونز آمیزه‌ای شگرف از سبک‌های مختلف است که برای بیان مضامین متنوع بکار گرفته می‌شوند. در توصیفات، در پیشنهادها، در نتیجه‌گیری‌ها، در تعریف و تمجیدها زبان فیلدینگ زبانی والا است، اما این زبان برای ایجاد دوگونه تأثیر بکار می‌رود: فیلدینگ گاه فضایی شاعرانه می‌سازد، یا حالتی روحانی در خواننده بوجود می‌آورد و گاه هجو می‌کند و نیش و کنایه می‌زند. در اینجا با نقل‌گزیده‌هایی از کتاب به برخی از ویژگی‌های زبان تام‌جونز اشاره می‌کنیم.

یکی از سبک‌هایی که فیلدینگ بکار می‌گیرد سبک mock-heroic است، سبکی که در آن نویسنده به قصد استهزاء موضوع کم‌اهمیتی را به زبانی والا همچون زبان حماسه بیان می‌کند. در قطعه زیر، فیلدینگ به مؤثرترین وجهی این سبک را بکار می‌گیرد. او حتی، همچون نویسنده حماسه، از ارواح پیشینیان اساطیری استمداد می‌طلبد تا در توصیف به او کمک کنند:

باری، خانم واترز و قهرمان ما هنوز بر سر میز غذا درست و حسابی جا به جا نشده بودند که آن یک مهلمات خود را یک به یک باریدن گرفت بر این یک! ولی در اینجا چون بر سر آیم تا وصفی را بی‌اغازیم که تا امروز در نثر یا در نظم سابقه نداشته و کسی را یارای خطر کردن در چنین توصیفی نبوده‌است، مناسب می‌دانیم تا از بعضی ساکنان ملکوت اعلی در این مهم استمداد بطلبیم، و تردیدی نیست که این ملکوت‌نشینان نیز مرحمت فرموده در این غرقاب مهیب و مهلکه پر زنجیر به یاری ما خواهند شناخت:

«پس بسرانید، ای حاجبان حرم علیا، وای ساکنان ملاء اعلی! بسرانید که قدسیان عرش لاهوتید و مجاوران جمال جیروت! بسرانید که تسبیح مهر می‌دانید و سرود عشق می‌خوانید! بسرانید از خم خدنگی که به قصد جان زار و ناتوان آقای جونز در کمان افتاد.

«نخست از آن دو چشم آبی که دو مردمکان تابانش رخشنده‌تر از آذرخش می‌درخشید دو خدنگ نازآلود نگاه رها گردید، ولی از اقبال خوش قهرمان ما بر سپر نگه گوشتی بزرگ نشست که قهرمان در همان لحظه به سمت دهان خود می‌برد، و بدینسان قهرمان از آسیب آن دو تیر نگاه در امان بماند! جنگجوی زیباروی که خدنگ نگاه را به خطا رفته یافت، بیدرنگ تیر آبی زهرآگین از سینه مرمرین بیرون کشید، تیر آبی که کس در برابرش تاب نتوانست آورد، و در جان هزار سوخته دل راه توانستی برد. آبی چندان نرم، چندان شیرین و چندان سرشار از لطف که دم آتشینش در دم قهرمان بیدل ما توانستی گرفت، ولی از بخت نیک شرار آن آه، ناگاه، در میان لیوان آبجوی فرونشست که قهرمان با سرو صدای

فراوان در همان لحظه به دهان خود نزدیک می‌کرد. و چه تیرهای شیرگیر که از پی نخجیر دل قهرمان را رها گردید، ولی خدای شکبارگی (البته اگر چنین رب‌التوعی وجود خارجی داشته باشد، که من این را به یقین نمی‌گویم) بنده خود را در کنف حمایت گرفته بود، و آن تیرهای شیرگیر هیچیک کارگر نیافتاد.

نیز، به پیروی از شیوه‌های بیانی حماسه، فیلدینگ از تشبیه حماسی (epic simile) یعنی تشبیه بسط یافته‌ای که در آن مقایسه به تفصیل صورت می‌گیرد استفاده می‌کند. برای مثال در قطعه زیر، برگرفته از فصل ششم کتاب اول با عنوان «دبورا خانم به سراغ مردم محل می‌رود - به کمک یک استعاره ...» رفتن خانم دبورا ویلکینز، مستخدمه سالخورده آقای آلورتی، به خانه زنی که گمان می‌رود مادر تام‌جونز در آن زندگی می‌کند، توصیف شده است:

در نظر آورید که فوج بالداران، به ناگاه کرکسی غول‌پیکر را مشاهده کنند که بر فراز سرشان به پرواز درآمده باشد...

... به همین نحو گذر دبورا خانم در سرتاسر محل تخم هراس پراکند، و کلیه اهل محل ترسان و لرزان خود را در خانه‌هاشان پنهان کردند، چراکه هریک از زنان محل از این می‌ترسید که مبدا آماج دیدار او گردد. و او با گام‌های پر نخوت خویش مغرورانه در میدان کارزار پیش می‌تازد. گردن مهیب خود را فراز می‌کند، و سر پر از بار نخوت، می‌رود تا رازی را که در صدد یافتن آن است با همگان در میان گذارد... از آنجا که کمال زیبایی این استعاره ممکن است صدها سال پوشیده بماند تا اینکه مفسری در آینده این اثر مرا در دست گیرد و آنرا به جهانیان بنمایاند، مناسب می‌دانم در همین جا خواننده را در فهم مطلب یاری کنم.

بنابراین به صراحت می‌گویم که قصد من از این استعاره آنست که همچنانکه سرشت کرکسی اینست که پرندگان کوچک را فرو بلعد، سرشت اشخاصی از جنم خانم و ویلکینز نیز چنین است که بر زیردستان خود زبان اهانت و آزار بگشایند. (ص، ۱۲)

یکی از صنایعی که فیلدینگ بکرات در طول کتاب بکار می‌گیرد صنعت کنایه یا وارونه‌گویی (irony) است. فیلدینگ معتقد است برای بیان واقعیت روش مؤثرتر این است که رمان‌نویس موضعی منفصل و کنایه‌آمیز نسبت به جهانی که می‌خواهد آن را به درستی تصویر کند داشته باشد. کنایه‌های فیلدینگ تناقضات نسبتاً ساده و قابل فهم میان لفظ و مقصود است و هدف او از آنها انتقاد از انحرافات جامعه و پرده‌برداری از ریاکاری است. فیلدینگ کنایه را به طرق مختلف بکار می‌گیرد. عام‌ترین روش او این است که عباراتی را به زبان رسمی و والا درباره یکی از اشخاص داستان برای ما بازگو می‌کند، اما با تاکید بر کلماتی خاص و یا از طریق اطلاعاتی که بعد در اختیار خواننده قرار می‌دهد خواننده را از مقصود واقعی خود آگاه می‌کند. به عبارت دیگر نویسنده با کاربرد کلمات در معنایی غیر از آنچه مقصود اوست تفاوت میان نهران و آشکار شخصیت‌ها را آشکار می‌کند. توصیف خانم دبورا و ویلکینز و تفسیر عکس‌العمل او در فصل سوم (در ادامه مقاله، این فصل با اصل آن مقابله شده است) گویاترین مثال وارونه‌گویی فیلدینگ است. در اینجا فیلدینگ بظاهر خانم ویلکینز را می‌ستاید اما با تاکید بر عباراتی همچون «مستخدمه نیکونهاد»، «از روی احترام به ارباب»، «چشمان پاک خانم دبورا» و غیره معنای متضاد آنها را به ذهن خواننده متبادر می‌کند. خواننده به مدد این نشانه‌های کلامی کلمات را به ظاهر آنها تعبیر نمی‌کند و از بد دفاع کردن فیلدینگ دیدگاه تحقیرآمیز او را

نسبت به خانم ویلکینز درک می‌کند و پی به ریاکاری او می‌برد. بدیهی است زبان کنایه‌آمیز فیلدینگ در این موارد از اهمیت و ظرایف خاصی برخوردار است.

عناوین فصول نیز لحنی کنایه‌آمیز دارد. هرچند خواننده امروزی توجهی به عناوین بیش از حد بلند فصول کتاب ندارد، هدف این عناوین که همسو با لحن کنایه‌آمیز کل کتاب است صرفاً اطلاع‌رسانی نیست، بلکه عناوین علاوه بر آنکه موقعیتی برای نمایش شوخ‌طبعی و شیطنت‌های زبانی در اختیار فیلدینگ قرار می‌دهد بیانگر ظاهرسازی‌هایی هستند که در پشت آنها خودستایی یا ریاکاری نهفته است. عناوین بیانگر مفاهیمی هستند که خواننده در عمل درمی‌یابد و واقعیت ندارد.

فیلدینگ به واسطه دانش ادبی، تیزهوشی، کنجکاوی، تجارب وسیع اجتماعی و قدرت فوق‌العاده مشاهده و تقلیدی که دارد، قادر است زبان را به تناسب شخصیت اجتماعی و شغلی اشخاص داستان بکار بگیرد. اسکویر به زبان فیلسوفان، راجر توکوم به زبان کشیشان، پارتریج به زبان اهل علم، واتسون به زبان ابلهان و بالاخره خانم هانر به زبان پیشخدمتها سخن می‌گویند. به زبان پرطمطراق و پیچیده و آمیخته به لاتین جراح توجه کنید:

Of Wounds,

indeed, it is rightly and truly said, *Nemo repente fuit turpissimus*. I was once, I remember, called to a Patient, who had received a violent Contusion in his Tibia, by which the exterior Cutis was lacerated, so that there was a profuse sanguinary Discharge; and the interior Membranes were so divellicated, that the Os or Bone very plainly appeared through the Aperture of the Vulnus or Wound. Some febrile Symptoms intervening at the same Time.

درخصوص جراحات گفته‌اند، و درست گفته‌اند که حال هیچکس یکشبه بد نمیشود، بلکه کم‌کم و ذره‌ذره بدتر میشود. به یاد دارم یکبار مرا به‌بالین بیماری بردند که دچار کوفتگی شدید در ناحیه زنداعلی شده و نتیجتاً غشاء زیر پوستش پاره شده بود، به طوری که خون زیادی در زیر پوست جاری شده و غشاء داخلی نسوج به حدی ازهم جدا شده بود که دهانه ماهیچه یا سراسخوان از میان روزنه زخم به راحتی دیده میشد. در همانحال، چند عارضه عفونی هم داشت. (ص، ۲۷۵)

نیز به صحبت افسر فرانسوی که انگلیسی را به لهجه فرانسوی بلغور می‌کند و به زبان مستهجن مخاطب او آقای نورترتون توجه کنید:

'Begar, me remember dem ver well,' said the *French* Lieutenant, 'me ave read dem at School in dans Madam *Daciere*, des *Greek*, des *Trojan*, dey fight for von Woman—ouy, ouy, me ave read all dat.'

'D—n *Homo* with all my Heart,' says *Northerton*, 'I have the Marks of him in my A—— yet. There's *Thomas* of our Regi-

ment, always carries a *Homo* in his Pocket: D—n me if ever I come at it, if I don't burn it. And there's *Corderius*, another d—n'd Son of a Whore that hath got me many a Flogging.'

'Then you have been at School, Mr. *Northerton*?' said the Lieutenant.

'Ay d—n me have I,' answered he, 'the Devil take my Father for sending me thither. The old Put wanted to make a Parson of me, but d—n me, thinks I to myself, I'll nick you there, old Cull: The Devil a Smack of your Nonsense, shall you ever get into me. There's *Jemmy Oliver* of our Regiment, he narrowly escaped being a Pimp too;

افسر فرانسوی گفت: «بهله، بهله، کیلی کوب یادم میاد، من دق مدقه مادام داسیه کوندم. بهله، یونانی ها و تقووائی ها زنگ کفدن سق یک زن. بهله، بهله، همه شو کوندم!» نورتون گفت: «هومو، بر پدر هومو لعنت! هنوز جای ترکه هایی که به خاطر هومو خوردم رو ماتحت هست. توی لشگرمون هم یک توماس داریم که همیشه کتاب هومو تو جیبشه. من که اگه دقه دیگه به صفحه هومو ببینم، نامردم اگه نسوزونش. کوردویوس هم به مادر... دیگه بود که به خاطرش کلی چوب فلک شدم!»

سرکار ستوان گفت: «پس شما مدرسه هم رفته اید، آقای نورتون؟» او جواب داد: «من بیچاره، البته که رفته ام. بر پدر پدرم نعلت که منو فرستاد مدرسه. سگ پدر میخواس از من به کشیش بسازه! ولی من با خودم میگفتم بفرما! چنان کو... بسوزونم، پیری! برو این مزخرفاتو بریز تو آشغالدونی! خیال کرده ای من خر میشم. تو همین لشگر خودمون، مگه جیمی الیور رو نداریم که نزدیک بود کارش به جا... بکشه! (ص، ۲۶۹)

۳: درباره ترجمه تام جونز.

در تام جونز، فیلدینگ مارا به دنیایی شگفت می برد، دنیای آدمهای خوب و بد، دنیای حوادث تلخ و شیرین، دنیایی واحد با ارزشهای اخلاقی و زیباشناختی خاص خود. فیلدینگ به شیوه های مختلف، مستقیم یا غیر مستقیم، از زبان خود یا از زبان آدمهایش، این دنیا را که در آن کلمات ریاکارانه، رذایل و نیات پلید آدمها را پنهان می کنند به خواننده می نمایاند. شناخت آدمهای خوب و بد و انگیزه ها و نیات آنها به درک مقصود نویسنده از عبارات بستگی دارد. خواننده باید از ورای پرگویی ها و اظهار نظرهای بظاهر متناقض و عموماً غیر مستقیم نویسنده درباره آدمهای داستان قضاوت کند. بدین ترتیب در تام جونز، زبان تنها اهمیتی زیباشناختی ندارد، بلکه درک ظرایف آن یعنی درک شوخ طبعی ها، نازگویی ها، شیطنت ها و بازیهای زبانی و تشبیه و مجاز و کنایه و امثال آن برای درک معنی و مقصود نویسنده ضروری است.

بی آنکه بخواهیم درباره تام جونز از دید مترجم مبالغه کنیم، باید بگوئیم تام جونز از جهت نقشی که زبان در آن دارد، شگفت و بدیع است. و باز بی آنکه بخواهیم درباره ترجمه فارسی آن مبالغه کنیم، باید بگوئیم ترجمه دکتر حکاک نیز به نوبه خود کاری شگفت و بدیع است: زیبا و دقیق، ترجمه ای ماندنی

چنان‌که تا آینده‌ای دور هیچ مترجمی به فکر ترجمه مجدد این کتاب نخواهد افتاد. مترجم به استناد مواردی که مثال آوردیم، موفق شده دنیای فیلدینگ را به نحوی دقیق و با قلم قابل انعطاف خود بازسازی کند و همه‌جا در پیچ و خم‌های زبانی و معنایی چون سایه‌ای با نویسنده همراه شود. خواننده ترجمه که از جویبار آب برمی‌دارد همچون خواننده متن اصلی که از سرچشمه سیراب می‌شود، همه تأییراتی را که نویسنده در پی ایجاد آن بوده، در ترجمه می‌یابد زیرا در اینجا آب زلال سرچشمه بی‌هیچ آلودگی و کاستی در جویبار ترجمه روان شده‌است.

علاوه بر زبان خنثی و زبانهای صنفی مختلف، فیلدینگ دوزبان عمده در سراسر کتاب بکار می‌گیرد: زبان رسمی و ادبی و زبان محاوره. بکارگیری زبان والای ادبی فرصت جولان به او می‌دهد تا گستره‌ی واژگان خود را به نمایش بگذارد، شوخ طبعی کند، مسخره کند، کنایه بزند، توصیف کند، مدح شبیه به ذم و ذم شبیه به مدح بکار ببرد. زبان محاوره را نیز با حساسیت و دقت یک نمایشنامه‌نویس آگاه بکار می‌برد به نحوی که آدمهای داستان هریک به زبان خود و در حد دانش و تجربه خود سخن می‌گویند. در بازسازی گونه‌های مختلف زبانی توفیق دکتر حکاک چشمگیر است، بویژه شناخت او از زبان محاوره و بکارگیری اصطلاحات محاوره‌ای و ضرب‌المثل‌ها خاصه در خلال عبارات فاضل مآبانه، شوخ طبعی کلام را به صراحت به خواننده فارسی منتقل می‌کند. در واقع عناصر زبان در ترجمه چنان با یکدیگر مزوج شده‌اند که انگار مترجم به قلمی شیوا و یکدست و با ظرافت و نغزگویی و شوخ طبعی متن را مستقیماً به فارسی نوشته است. گاه متن حال و هوی نثر پر تکلف و مصنوع قاجاری را دارد، گاه زبان شکسته محاوره‌ای متن خواننده را از فضای قرن هجدهم به فضای امروز می‌کشاند و گاه، بویژه در توصیفات، متن زبانی جدی دارد و گاه خواننده گویی متنی تخصصی از متون پزشکی، فلسفی کلامی یا غیره می‌خواند.

در مقابله چند فصل اول کتاب، به موردی برنخوردیم که مترجم متن را غلط درک کرده باشد. حذف و اضافه، جز در موارد اجتناب‌ناپذیر وجود ندارد. در ترجمه کتاب، مترجم بطور کلی از اصول سبک ارتباطی (communicative) پیروی کرده‌است. در عموم موارد بر اصطلاحات و مفاهیم فرهنگی به نفع خواننده لباس فارسی پوشانده‌است. گاه به تناسب سبک والای کتاب، به جملات بلند و مغلق نیز برمی‌خوریم اما زبان ترجمه کاملاً روان است، و بازسازی زبانی و فرهنگی متن با حداقل لفظ صورت گرفته است. گفتگوها، مدح‌ها و توصیفها کاملاً پذیرفتنی به نظر می‌رسند. مترجم از اهمیت تام‌جوز به‌عنوان رمانی کلاسیک آگاه بوده، اما مرعوب متن نشده و از آفت تأثیرات ترجمه‌ای که اینگونه متون بر مترجم تحمیل می‌کنند بدور مانده‌است.

آنچه باعث موفقیت ترجمه تام‌جوز شده این است که مترجم اهمیت تام‌جوز را در ادبیات غرب درک کرده، زبان تام‌جوز را با همه ویژگیهای شناخته، با تفاسیر متعدد تام‌جوز آشنا بوده، عشق به تام‌جوز و عشق به برگردان آن به فارسی را در خود احساس کرده و این همه را باید به فارسی نویسی خوب او اضافه کرد. حاصل، ترجمه‌ای است که هم قدرت بیان فارسی را به نمایش می‌گذارد و هم آن را افزایش می‌دهد.

۴ - چند کلمه در باره ویرایش متن

بطور کلی نقد ترجمه بر اساس دو معیار صورت می‌گیرد:

۱ - آیا مترجم معنی عبارت و مقصود نویسنده را درست درک کرده و آن را به زبان مقصد منتقل کرده

است؟

۲ - آیا مترجم معنی عبارت و مقصود نویسنده را به گونه‌ای پذیرفتی به زبان مقصد منتقل کرده است؟

نقد ترجمه بر اساس معیار اول کاری است عینی زیرا مبتنی بر متن است. منتقد می‌تواند با استناد به متن و بیان دلایل زبان‌شناختی استدلال کند که مترجم محتوی عبارت را درست درک و منتقل کرده است یا خیر. هر نوع خطای مترجم - از قبیل افزودن و کاستن و قلب معنی - که باعث شود عبارت ترجمه شده معنایی متفاوت از معنای عبارت اصلی به خواننده منتقل کند در این محدوده قابل بررسی است. برای مثال اگر مترجم با مقدم کردن بخشی از جمله تأکیدی بی‌جا ایجاد کند به نحوی که در معنی عبارت و مقصود نویسنده اثر بگذارد این خطا را می‌توان به صورت عینی نشان داد. به عبارت دیگر، بنا بر معیار اول، هدف منتقد تحقیق در «درست بودن» عبارت از حیث انتقال معنی است.

استدلال در مورد معیار دوم بسادگی مورد اول نیست زیرا این معیار مبتنی بر شناخت و درک منتقد از زبان مقصد می‌باشد. در اینجا وظیفه منتقد تشخیص این نکته است که آیا مترجم عبارت را به نحوی پذیرفتی و روان و طبیعی نوشته است یا خیر. در عمل، توافق بر سر اینکه آیا عبارتی با معیارهای فارسی پذیرفتی یا روان و طبیعی و یا حتی «درست» است، کار چندان ساده‌ای نیست. منتقد و مترجم تجارب اجتماعی، فرهنگی، زبانی و نیز ذوق زبانی متفاوتی دارند و ممکن است هرگز بر سر عباراتی به توافق نرسند. در واقع تفاوت مترجمان در شم زبانی که از زبان مادریشان دارند تا حد زیادی عامل تفاوت در کارشان می‌شود.

در اینجا برای آشنایی خوانندگان با ترجمه دکتر حکاک بخشی از فصل اول و دو فصل دوم و سوم

ترجمه را به همراه متن اصلی می‌آوریم و در این مورد توجه خوانندگان را به نکات زیر جلب می‌کنیم:

۱ - از آنجا که از مقابله ترجمه تام‌جوز با متن اصلی هدفی آموزشی را دنبال می‌کنیم، در مواردی کلمه

یا عبارتی را در متن با شماره مشخص کرده و در پانویس معادل پیشنهادی خود را آورده‌ام. تقریباً همه موارد پیشنهادی بیانگر تفاوت‌های ذوقی است. در این کار نیز کوشیده‌ام از آفت‌های خرده‌بینی بدور باشم و چهره این ترجمه زیبا و یکدست را با پیشنهادهای بی‌حساب و کتاب و ویرایشگری خودکامه مخدوش نکنم. ذکر این نکته در این مقام ضروری است که هیچ ترجمه یا تالیفی نیست که ویرایشگری بتواند در آن عیبی بیابد. کلام بی‌نقص قرآن است و کلام معصومین سلام‌الله‌علیهم. ما که در جای خود حق زیبایی ترجمه را گزاریدیم، البته ابایی نداریم اگر برای خواننده عزیزی که رنج خواندن این سطور را لابد به قصد گرفتن نکته‌هایی بر خود هموار می‌کند مفید واقع شویم. نقد راستین ترجمه در کشور ما هنوز سنگلاخی است بی‌شکل. رهروان این جاده کم شمار بوده‌اند و هنوز مرزهای آن پدیدار نشده است. ما اهل قلم خود راه نقد یعنی راه صلاح را

برخود بسته‌ایم و نقد را با غرض ورزی و نان به قرض یکدیگر دادن خطا کرده‌ایم. ما از غایت عشق و احترامی که به اهل قلم خاصه مترجمان صبور و زحمتکش داریم با بضاعت کم و اخلاص و توکل به کار نقد آغاز می‌کنیم.

۲ - چنانکه پیشتر اشاره شد، ترجمه تام‌جوز از ابتدا تا انتها زیبا و روان و یکدست است. با این حال بنابر عادت‌تی که دارم و به دانشجویان نیز پیوسته توصیه می‌کنم، در زیر کلمات یا عباراتی از ترجمه که به گمان من بسیار دقیق و زیباست یا در زیر عباراتی که اگر خود من مترجم بودم به ذهنم خطور نمی‌کرد خط کشیده‌ام. این کلمات و عبارات نوعاً معادل‌های پیشنهادی فرهنگ لغت نیست بلکه معادل‌هایی است که مترجم با عنایت به مقصود نویسنده از ذخیره لغات فارسی خود برگرفته است. می‌توانید این کلمات و عبارات را با اصل آنها مقابله کنید.

BOOK I

Containing as much of the Birth of the Foundling as is necessary or proper to acquaint the Reader with in the Beginning of this History.

CHAPTER I

The Introduction to the Work, or Bill of Fare to the Feast.

AN Author ought to consider himself, not as a Gentleman who gives a private or eleemosynary Treat, but rather as one who keeps a public Ordinary, at which all Persons are welcome for their Money. In the former Case, it is well known, that the Entertainer provides what Fare he pleases; and tho' this should be very indifferent, and utterly disagreeable to the Taste of his Company, they must not find any Fault; nay, on the contrary, Good-Breeding forces them outwardly to approve and to commend whatever is set before them. Now the contrary of this happens to the Master of an Ordinary. Men who pay for what they eat, will insist on gratifying their Palates, however nice and whimsical these may prove; and if every Thing is not agreeable to their Taste, will challenge a Right to censure, to abuse, and to d—n their Dinner without Controul.

To prevent therefore giving Offence to their Customers by any such Disappointment, it hath been usual, with the honest and well-meaning Host, to provide a Bill of Fare, which all Persons may peruse at their first Entrance into the House; and, having

thence acquainted themselves with the Entertainment which they may expect, may either stay and regale with what is provided for them, or may depart to some other Ordinary better accommodated to their Taste.

کتاب اول

شامل آنچه لازم یا مناسب است

تا در آغاز این سرگذشت

درباره تولد بچه سرراهی با خواننده در میان گذاشته شود

فصل اول

پیشگفتاری بر این اثر، یا صورت غذاهای این ضیافت

نویسنده باید خود را به جای شخصی بگذارد که مهمانخانه‌یی عمومی را می‌گرداند، و از هر کس در برابر پولش پذیرائی می‌کند، و نه اینکه خیال کند بزرگی است که می‌خواهد ضیافتی خصوصی راه اندازد^۱ و اطعام مساکین کند. در خصوص ضیافت، همه می‌دانند که میزبان هر خوراکی بخواهد تدارک می‌بیند، و اگر هم^۲ به مذاق میهمانانش ناگوار، یا کلاً بد مزه و ناسازگار آمد، نباید زبان به بدگویی بگشایند که هیچ بر عکس ادب ایجاب می‌کند که میهمان، برای حفظ ظاهر هم که شده، از هر چه پیش رویش می‌گذارند تحسین و تمجید کند. اما عکس این حالت بر مهمانخانه‌دار می‌گذرد^۳. کسانی که در برابر^۴ آنچه می‌خورند پول می‌دهند، به فرض هم که بسیار خوشرو و حتی بی‌خیال باشند، باز بر اطفای میل خود به خوراک اصرار خواهند ورزید، و اگر همه چیز موافق سلیقه‌شان از آب در نیاید، حق اعتراض، داد و بیداد، و فحش و بد و بیراه را هم برای خود قائلند.

بنابراین، برای پیشگیری از روگردان کردن میهمانان، مهمانخانه‌داران درستکار و مهماندوست، چنین مرسوم کرده‌اند که صورتی از اغذیه و اشربه موجود تهیه کنند، تا هر کس بتواند در بدو ورود به مهمانخانه در آن نظر کند، و پس از آشنائی با چیزهایی که در انتظار اوست، یا رحل اقامت افکند و با آنچه برای او تهیه شده است ذائقه خود را صفا دهد، یا آنکه رخت و پخت^۵ خود را بردارد و به مهمانخانه دیگری که با مذاق او سازگارتر است برود.

(۱) ... ضیافتی خصوصی راه اندازد یا اطعام مساکین کند. (۲) و اگر خوراک

(۳) در مورد مهمانخانه‌دار قضیه برعکس است. (۴) برای

(۵) جل و پلاس

CHAPTER II

A short Description of Squire Allworthy, and a fuller Account of Miss Bridget Allworthy his Sister.

IN that Part of the western Division of this Kingdom, which is commonly called *Somersetshire*, there lately lived (and perhaps lives still) a Gentleman whose Name was *Allworthy*, and who might well be called the Favourite of both Nature and Fortune; for both of these seem to have contended which should bless and enrich him most. In this Contention, Nature may seem to some to have come off victorious, as she bestowed on him many Gifts; while Fortune had only one Gift in her Power; but in pouring forth this, she was so very profuse, that others perhaps may think this single Endowment to have been more than equivalent to all the various Blessings which he enjoyed from Nature. From the former of these, he derived an agreeable Person, a sound Constitution, a solid Understanding, and a benevolent Heart; by the latter, he was decreed to the Inheritance of one of the largest Estates in the County.

This Gentleman had, in his Youth, married a very worthy and beautiful Woman, of whom he had been extremely fond: By her he had three Children, all of whom died in their Infancy. He had likewise had the Misfortune of burying this beloved Wife herself, about five Years before the Time in which this History chuses to set out. This Loss, however great, he bore like a Man of Sense and Constancy; tho' it must be confest, he would often talk a little whimsically on this Head: For he sometimes said, he looked on himself as still married, and considered his Wife as only gone a little before him, a Journey which he should most certainly, sooner or later, take after her; and that he had not the least Doubt of meeting her again, in a Place where he should never part with her more. Sentiments for which his Sense was arraigned by one Part of his Neighbours, his Religion by a second, and his Sincerity by a third.

He now lived, for the most Part, retired in the Country, with one Sister, for whom he had a very tender Affection. This Lady was now somewhat past the Age of 30, an *Æra*, at which, in the Opinion of the malicious, the Title of Old Maid may, with no Impropriety, be assumed. She was of that Species of Women, whom you commend rather for good Qualities than Beauty, and who are generally called by their own Sex, very good Sort of

فصل دوم

شرح مختصری از ارباب آلورتی

و سرگذشت مبسوط‌تری از احوال دوشیزه خانم بریژیت آلورتی، خواهر ایشان

در آن منطقه از بخش غربی این مملکت که به نام «سامرست شایر» معروف است، چندی پیش مالکی زندگی می‌کرد (و شاید هنوز هم در قید حیات باشد) «آلورتی» نام، که می‌توان او را نظر کردهٔ طبیعت و بخت نامید، چرا که گوئی این دو با هم شرط بسته بودند تا ببینند کدامیک می‌تواند پیش از دیگری او را مورد لطف و مرحمت خود قرار دهد. در این رقابت، شاید به نظر بعضی چنین برسد که طبیعت گوی سبقت را ربوده بود^۱ که مواهب عدیده بر او ارزانی داشته بود، حال آن که بخت تنها یک موهبت در اختیار داشت، اما در بدل این موهبت چندان بخشندگی از خود نشان داده بود که ممکن است گروه دیگری را نظر بر این قرار گیرد که همین یک هدیه، از تمامی مواهب گوناگونی که طبیعت بر این مرد نثار کرده بدو فزون تر است. او از سرچشمهٔ نخستین، یعنی طبیعت^۲، خلقی خوش، بدنی سالم، شعوری استوار، و قلبی بزرگوار گرفته بود؛ و سرچشمه دیگر، یعنی بخت^۳، چنین فرمان رانده بود که یکی از بزرگترین املاک کشور به ارث او برسد.

این ارباب، در جوانی با زنی بسیار شایسته و زیبا پیمان زناشویی بسته بود، که او را به غایت دوست می‌داشت^۴. از او سه فرزند یافته بود، که هر سه در کودکی در گذشته بودند. بدبختی دیگری هم گریبانش را گرفته بود و آن اینکه همسرش را نیز به دست خود به خاک سپرده بود، و این واقعه در حدود پنج سال پیش از زمانی رخ داده بود که سرگذشت حاضر در آن آغاز می‌گردد. «ارباب آلورتی» این ضایعه را، هر چند ناگوار^۵، مثل انسانی معقول و باوفا تحمل کرده بود؛ اگر چه باید اعتراف کرد که گاهی اندکی سبکسرانه^۶ از این مصیبت سخن می‌گفت: مثلاً گهگاه می‌گفت که او هنوز خود را پایبند پیمان زناشویی خویش می‌داند، و فکر می‌کند که همسرش چند صباحی پیش از او عازم سفری شده است که او نیز، به ناچار دیر یا زود، به دنبال جفت در پیش خواهد گرفت. و می‌گفت کوچکترین تردیدی ندارد که زنش را در جهان جاوید^۷ باز خواهد یافت، و دیگر هرگز از او جدا نخواهد شد. به دلیل ابراز چنین احساساتی بود که بعضی از همسایه‌ها عقل او را آشفته می‌دانستند، برخی دیگر در دینداریش تردید می‌کردند، و گروه سوم در صداقتش.

در این احوال ارباب آلورتی بیشتر اوقات را با خواهر خود، که محبت سرشاری نسبت به او داشت، در روستا به فراغت می‌گذرانید. این بانو اکنون اندکی پافراتر از سی سال گذاشته بود - سنی که برای آن، به عقیدهٔ معاندان، لقب «پیر دختر» را می‌توان، بدون اینکه بی‌ادبی شده باشد، به کار گرفت. ایشان از آن دسته از زنان بود که بیشتر به دلیل سیرت نیک مورد تمجید قرار می‌گرفت تا به دلیل صورت زیبا، و همجنسان‌شان

(۱) شاید به نظر بعضی چنین برسد که در این رقابت طبیعت ...

(۲) او از طبیعت (۳) و بخت

(۴) ... شایسته و زیبا که او را به غایت دوست می‌داشت پیمان زناشویی بسته بود.

(۵) هر چند بسیار ناگوار بود.

(۶) اعتراف کرد که دربارهٔ این مصیبت گاه حرفهای عجیبی می‌زد.

(۷) زنش را در جایی که هرگز دیگر از او جدا نخواهد شد باز خواهد یافت.

Women—as good a Sort of Woman, Madam, as you would wish to know. Indeed she was so far from regretting Want of Beauty, that she never mention'd that Perfection (if it can be called one) without Contempt; and would often thank God she was not as handsome as Miss such a one, whom perhaps Beauty had led into Errors, which she might have otherwise avoided. Miss *Bridget Allworthy* (for that was the Name of this Lady) very rightly conceived the Charms of Person in a Woman to be no better than Snares for herself, as well as for others, and yet so discreet was she in her Conduct, that her Prudence¹ was as much on the Guard, as if she had all the Snares to apprehend which were ever laid for her whole Sex. Indeed, I have observed (tho' it may seem unaccountable to the Reader) that this Guard of Prudence, like the Trained Bands, is always readiest to go on Duty where there is the least Danger. It often basely and cowardly deserts those Paragons for whom the Men are all wishing, sighing, dying, and spreading every Net in their Power; and constantly attends at the Heels of that higher Order of Women, for whom the other Sex have a more distant and awful Respect, and whom (from Despair, I suppose, of Success) they never venture to attack.

Reader, I think proper, before we proceed any farther together, to acquaint thee, that I intend to digress, through this whole History, as often as I see Occasion: Of which I am myself a better Judge than any pitiful Critic whatever; and here I must desire all those Critics to mind their own Business, and not to intermeddle with Affairs, or Works, which no ways concern them: For, till they produce the Authority by which they are constituted Judges, I shall plead to their Jurisdiction.

CHAPTER III

An odd Accident which befel Mr. Allworthy, at his Return home. The decent Behaviour of Mrs. Deborah Wilkins, with some proper Animadversions on Bastards.

I HAVE told my Reader, in the preceding Chapter, that Mr. *Allworthy* inherited a large Fortune; that he had a good Heart, and no Family. Hence, doubtless, it will be concluded by many, that he lived like an honest Man, owed no one a Shilling, took nothing but what was his own, kept a good House, entertained

عموماً آنها را زندهای بسیار خوبی می‌دانند - آنقدر خوب، خانم، که بهتر از ایش حال آدم رو به هم می‌زنه!^۱ این زن در حقیقت از حسرت کشیدن برای نداشتن زیبایی چندان دور بود که هرگز از این موهبت الهی (اگر بشود اسمش را موهبت گذاشت) سخن نمی‌گفت، مگر با تحقیر، و اغلب خدا را شکر می‌کرد که مثل فلان دختر خانم خوشگل نیست که شاید همین خوشگلی کار دستش داده است، و اگر خوشگل نمی‌بود از راه به در نمی‌رفت. دوشیزه خانم «بریژیت آلورتی» (که اسم این بانو باشد) به درستی معتقد بود که در زن صورت زیبایی ظاهر هیچ نیست جز دامی در راه عفاف خود او و دیگران، و با اینهمه، این خانم در رفتار چنان با بصیرت می‌نمود، و احساس دوراندیشی در او به حدی تقویت شده و بروز کرده بود که گوئی فکر می‌کرد تمام دام‌هایی که تا به حال برای جنس زن گسترده شده بر سر راه او قرار گرفته است. در واقع، من خود دیده‌ام (هر چند ممکن است برای خواننده توجیه ناپذیر جلوه کند) که این حس دوراندیشی و احتیاط، که مثل دسته شیورچیان نظامی، همیشه کاملاً آماده است تا به محض بروز کوچکترین خطری انجام وظیفه کند، اکثراً، ردیلانه و بزدلانه، لبتکانی را که مردان بر ایشان مدام حسرت می‌برند و آه می‌کشند و غش می‌کنند و هزار و یک جور تور پهن می‌کنند تنها می‌گذارد، اما همیشه پشت سر طایفه والاتری از زنان دست به سینه می‌ایستد که جنس مخالف برایشان احترامی دورادور و ناشی از وحشت قائل است، و (لابد از ترس موفقیت) هرگز جرأت نزدیک شدن به آنان را از خود نشان نمی‌دهد.

ای خواننده! فکر می‌کنم بهتر باشد پیش از آن که با هم قدمی دیگر به پیش نهیم، برایت بگویم که من، در تمام طول این سرگذشت، قصد دارم هر جا مناسبتی بیابم حاشیه روم: مناسبت راهم خود من بهتر از هر منتقد بخت برگشته‌یی، هر که می‌خواهد باشد، تشخیص می‌دهم. و در همین جا باید از همه منتقدان بخواهم که بروند پی کار خودشان، و در کار یا آثاری که به هیچ وجه به آنها مربوط نیست، دخالت نکنند، چون تا وقتی که حکم قاضیگیشان را نشان ندهند، از آنها تقاضای قضاوت نخواهم کرد.

فصل سوم

واقعه غریبی که در بازگشت آقای آلورتی به خانه برایش رخ داد

رفتار شایسته خانم دبورا ویلکینز

به انضمام تذکراتی گزم در باب حرامزادگان

در فصل گذشته به خواننده گفتم که آقای «آلورتی» ثروتی هنگفت به ارث برده بود، خوش قلب بود و خانواده‌ئی نداشت. حالا بیگمان خیلی‌ها نتیجه می‌گیرند که ایشان، مثل مردان در ستکار روزگار می‌گذرانید، یک شاهی بدهی نداشت، چیزی را جز آنچه مال خودش بود بر نمی‌داشت، خانه‌ئی منظم و مرتب داشت، با رویی گشاده و دلی خوش از همسایگان خود پذیرائی می‌کرد، از مسکینان - یعنی آنها که گدائی را به کار

۱) از آن زنها، خانم، که تا دلتان بخواهد نازنین است.

his Neighbours with a hearty Welcome at his Table, and was charitable to the Poor, *i.e.* to those who had rather beg than work, by giving them the Offals from it; that he dy'd immensely rich, and built an Hospital.

And true it is, that he did many of these Things; but, had he done nothing more, I should have left him to have recorded his own Merit on some fair Free-Stone over the Door of that Hospital.¹ Matters of a much more extraordinary Kind are to be the Subject of this History, or I should grossly mispend my Time in writing so voluminous a Work; and you, my sagacious Friend, might, with equal Profit and Pleasure, travel through some Pages, which certain droll Authors have been facetiously pleased to call *The History of England.*²

Mr. *Allworthy* had been absent a full Quarter of a Year in *London*, on some very particular Business, tho' I know not what it was; but judge of its Importance, by its having detained him so long from home, whence he had not been absent a Month at a Time during the Space of many Years. He came to his House very late in the Evening, and after a short Supper with his Sister, retired much fatigued to his Chamber. Here, having spent some Minutes on his Knees, a Custom which he never broke through on any Account, he was preparing to step into Bed, when, upon opening the Cloaths, to his great Surprize, he beheld an Infant, wrapt up in some coarse Linnen, in a sweet and profound Sleep, between his Sheets. He stood some Time lost in Astonishment at this Sight; but, as Good-nature had always the Ascendant in his Mind, he soon began to be touched with Sentiments of Compassion for the little Wretch before him. He then rang his Bell, and ordered an elderly Woman Servant to rise immediately and come to him, and in the mean Time was so eager in contemplating the Beauty of Innocence, appearing in those lively Colours with which Infancy and Sleep always display it, that his Thoughts were too much engaged to reflect that he was in his Shirt, when the Matron came in. She had indeed given her Master sufficient Time to dress himself; for out of Respect to him, and Regard to Decency, she had spent many Minutes in adjusting her Hair at the Looking-glass, notwithstanding all the Hurry in which she had been summoned by the Servant, and tho' her Master, for ought she knew, lay expiring in an Apoplexy, or in some other Fit.

It will not be wondered at, that a Creature, who had so strict a Regard to Decency in her own Person, should be shocked at the least Deviation from it in another. She therefore no sooner opened

کردن ترجیح می‌دهند - دستگیری می‌نمود، یعنی ته مانده غذای خودش را پیش آنها می‌انداخت، و آخر سر هم با ثروت بسیار دارفانی را وداع گفت، و بیمارستانی از خود به یادگار نهاد.

و همین طور هم هست، یعنی خیلی از این کارها را کرد. اما اگر کار دیگری جز اینها نکرده بود، بایستی او را به حال خود وامی‌گذاشتم تا نام نیک و شرح خدمات خود را بر سنگ زیبای تراشیده‌ئی بر سر در آن بیمارستان نقش کند. مطالبی بس خارق‌العاده تر از اینها بایستی موضوع این سرگذشت باشد، و گرنه من وقت خودم را بسیار بیهوده بر سر کاری به این قطوری^۱ گذاشته‌ام، و تو هم، ای دوست زیرک^۲ من، می‌توانستی با همین سود و لذت، چند صفحه‌ئی از منشآت برخی نویسندگان لوده را، که بی‌جهت دل خودشان را خوش کرده واسم خزعبلاتشان را گذاشته‌اند تاریخ انگلستان تورق کنی^۳.

جناب «آلورتی» سه ماه تمام غیبت کرده و برای انجام کار خاصی به لندن رفته بود، که نمی‌دانم چه نوع کاری بود، ولی در اهمیتش همین بس که مدتی چنین مدیر او را از خانه و کاشانه خود دور نگه داشته بود، حال آنکه جناب ایشان در طول سالیان دراز هیچگاه حتی یکماه هم خانه را خالی نگذاشته بود. شبی دیر وقت به خانه بازگشت و پس از صرف شام مختصری با خواهرش، از فرط خستگی راهی اتاق خوابش شد. در اینجا، پس از چند دقیقه زانو زدن و نیایش کردن - عادتتی که او هرگز به هیچ دلیلی ترکش نکرده بود - می‌رفت که وارد تختخواب شود که به محض پس زدن ملافه، در نهایت تعجب نوزادی را مشاهده کرده که در پارچه زبری قنடاق شده و در درون تختخواب او به خوابی شیرین و عمیق فرو رفته بود. چند دقیقه‌ئی حیرت‌زده از این منظره بر جای خود خشک شد، اما از آنجا که نهاد نیک همیشه در ذهن او دست بالا را داشت^۴، سرانجام^۵ احساس شفقت به حال طفلک بینوائی که در برابر چشمانش قرار گرفته بود بر او چیره شد، پس زنگ را زد، و به یکی از پیشخدمت‌ها دستور داد تا برود و با قید فوریت سر مستخدمه خانه را احضار کند، و در این احوال با اشتیاق به تأمل در زیبایی معصومانه کودک، که در کسوت رنگ‌های زنده‌ئی ظاهر می‌شود که چهره کودکی در خواب همیشه آنرا می‌نمایاند^۶، پرداخت، چندانکه فکرش سخت مشغول شد و یکسره فراموش کرد که با جامه خواب ایستاده است، و در همین حال سر مستخدمه از در درآمد. به راستی این خانم وقت کافی برای لباس پوشیدن به ارباب داده بود، چرا که به احترام او، و به منظور رعایت آداب، دقایق بسیاری را در جلو آینه صرف آرایش موی خود کرده بود، بی‌توجه به اینکه پیشخدمت با چه عجله‌یی او را صدا کرده است، و تا آنجا که او حدس می‌زد، ممکن بود ارباب سکه کرده و به حال نزع یا غش یا چیزی در این حدود افتاده باشد. نباید تعجب کرد که موجودی که چنین توجه خاصی به رعایت آداب در شخص خود دارد، با دیدن کمترین تخلفی از آداب و اصول در دیگری حیران و مبهوت گردد. و به همین دلیل سر مستخدمه، به محض

(۱) تألیف کتابی چنین قطور

(۲) تورق کنی و به همین اندازه سود و لذت ببری.

(۳) بلافاصله

(۴) دوست فرزانه

(۵) خوش قلبی صفت غالب شخصیت او بود.

(۶) به تأمل در زیبایی معصومیت، که کودک و خواب پیوسته آنرا با رنگهایی زنده می‌نمایاند.

the Door, and saw her Master standing by the Bedside in his Shirt, with a Candle in his Hand, than she started back in a most terrible Fright, and might perhaps have swooned away, had he not now recollected his being undrest, and put an End to her Terrors, by desiring her to stay without the Door till he had thrown some Cloaths over his Back, and was become incapable of shocking the pure Eyes of Mrs. *Deborah Wilkins*, who, tho' in the 52d Year of her Age, vowed she had never beheld a Man without his Coat. Sneerers and prophane Wits may perhaps laugh at her first Fright, yet my graver Reader, when he considers the Time of Night, the Summons from her Bed, and the Situation in which she found her Master, will highly justify and applaud her Conduct; unless the Prudence, which must be supposed to attend Maidens at that Period of Life at which Mrs. *Deborah* had arrived, should a little lessen his Admiration.

When Mrs. *Deborah* returned into the Room, and was acquainted by her Master with the finding the little Infant, her Consternation was rather greater than his had been; nor could she refrain from crying out with great Horror of Accent as well as Look, 'My good Sir! what's to be done?' Mr. *Allworthy* answered, she must take care of the Child that Evening, and in the Morning he would give Orders to provide it a Nurse. 'Yes, Sir,' says she, 'and I hope your Worship will send out your Warrant to take up the Hussy its Mother (for she must be one of the Neighbourhood) and I should be glad to see her committed to *Bridewel*, and whipt at the Cart's Tail. Indeed such wicked Sluts cannot be too severely punished. I'll warrant 'tis not her first, by her Impudence in laying it to your Worship.' 'In laying it to me, *Deborah*,' answered *Allworthy*, 'I can't think she hath any such Design. I suppose she hath only taken this Method to provide for her Child; and truly I am glad she hath not done worse.' 'I don't know what is worse,' cries *Deborah*, 'than for such wicked Strumpets to lay their Sins at honest Men's Doors; and though your Worship knows your own Innocence, yet the World is censorious; and it hath been many an honest Man's Hap to pass for the Father of Children he never begot; and if your Worship should provide for the Child, it may make the People the apter to believe: Besides, why should your Worship provide for what the Parish is obliged to maintain? For my own Part, if it was an honest Man's Child indeed; but for my own part, it goes against me to touch these misbeggotten Wretches, whom I don't look

باز کردن در، و مشاهده ارباب که با لباس خواب، شمع به دست، کنار تختخواب ایستاده بود، دچار وحشتی عظیم شد، و پس پس رفت، و چیزی نمانده بود که از هوش برود، که ناگهان ارباب به خود آمد و فهمید که این همه به دلیل جامه خواب اوست، و با خواهش کردن از مستخدمه که (لطفاً) بیرون در بایستد تا او لباسی مناسب به تن کند، به این وحشت بزرگ خاتمه داد، و به این ترتیب قدرت هراس افکندن در چشمان پاک خانم «دبورا ویلکینز» را از خود سلب کرد، زنی که، اگر چه پنجاه و دو سال از عمرش می‌گذشت، اما با وجود این سوگند می‌خورد که هرگز چشمش به دیدن مردی بدون لباس رسمی آلوده نشده است. شاید لاابالیان و لامذهبان به وحشت اولیه سرمستخدهم پوزخند زند، اما خواننده متین من، با توجه به زمان واقعه - یعنی دل سیاه شب - و دستور ارباب که او را از رختخواب بیرون کشیده، و حالتی که این بانو ارباب را در آن مشاهده کرده بود، یقیناً رفتار او را تحسین و تمجید خواهد کرد، مگر آنکه حزم و دوراندیشی^۱، که لابد کهنولت سن در زنانی که به سن و سال خانم دبورا ویلکینز پا می‌گذارند به ودیعه می‌نهد، قدری از احساس ستایش او کاسته باشد.

هنگامی که دبورا خانم دوباره به اتاق داخل شد، ارباب او را در جریان واقعه یافتن طفل نوزاد گذاشت. هراس مستخدمه بیش از ترس ارباب در رویارویی با این حادثه بود^۲، و نتوانست جلو فریادهای مکرر خود را بگیرد، و با وحشتی مضاعف در کلام و در نگاه^۳، مرتب داد می‌زد: «ارباب جان! حالا چه کار کنیم؟» آقای آلورتی پاسخ داد که او باید آنشب از بچه نگهداری کند، و صبح دستور استخدام یک پرستار برای طفل داده خواهد شد. سرمستخدمه می‌گودید: «بله قربان! ضمناً امیدوارم جنابعالی امر بفرمائید و حکم صادر کنید که اون مادر سلیطه‌اش رو دستگیر کنن (چون حتماً از اهالی همین اطرافه) و چه خوب میشه بگیرن بندازنش تو هلفلدونی، یا به درشکه بندنش و شلاقش بزنی. راستی راستی که یه همچین لکاته‌هائی رو هر کار بکنن کمشونه. حتماً اولیش هم نیست، اینطوری که با مهارت انداختنش کردن جنابعالی!» آلورتی جواب داد: «انداختنش کردن من! دبورا! من فکر نمی‌کنم که چنین نقشه‌ئی در کار بوده. به گمانم با این کار خواسته سر و سامانی به کار بچه‌اش بده^۴. و فی الواقع (من هم خوشحالم که بدتر از این نکرده.» دبورا داد می‌زند: «نمیدونم، مگه بدتر از این چیه دیگه! بدتر از اینکه یه همچین زنای بدنامی گناه خودشونو بندازن کردن آدمای درست و حسابی. درسته که حضر تعالی میدونید که کار شما نبوده و بی‌تقصیرید، اما مردم، آقا جان، پشت سر آدم بد و بیراه میگن! مگه کم آدم صاف و ساده سرش اومده که پدری بچه‌هائی رو بکنه که تخم حرومن، و آگه جنابعالی هم تکفل این بچه رو قبول کنین، مردم بیشتر حرف در میان! تازه، اصلاً شما چرا کاری رو که قاعدتاً به کلیسای محل مربوط میشه تقبل کنین؟ منکه... حالا آگه بچه یه آدم حسابی بود یه چیزی... منکه اصلاً عارم میاد دست به یه همچین زنازاده‌هائی بزنی، و اصلاً به عنوان ممنوع خودم هم بهشون نیگا نمی‌کنم...

۱) احتیاط خانم ویلکینز

۲) لاجرم

۳) مستخدمه بیش از ارباب متعجب و وحشت زده شد.

۴) و با نگاه و صدایی آکنده از وحشت

۵) آینده بچه‌اش تأمین شود

upon as my Fellow Creatures. Faugh, how it stinks! It doth not smell like a Christian. If I might be so bold to give my Advice, I would have it put in a Basket, and sent out and laid at the Church-Warden's Door. It is a good Night, only a little rainy and windy; and if it was well wrapt up, and put in a warm Basket, it is two to one but it lives till it is found in the Morning. But if it should not, we have discharged our Duty in taking proper care of it; and it is, perhaps, better for such Creatures to die in a state of Innocence, than to grow up and imitate their Mothers; for nothing better can be expected of them.'

There were some Strokes in this Speech which, perhaps, would have offended Mr. *Allworthy*, had he strictly attended to it; but he had now got one of his Fingers into the Infant's Hand, which by its gentle Pressure, seeming to implore his Assistance, had certainly out-pleaded the Eloquence of Mrs. *Deborah*, had it been ten times greater than it was. He now gave Mrs. *Deborah* positive Orders to take the Child to her own Bed, and to call up a Maid-servant to provide it Pap and other things against it waked. He likewise ordered that proper Clothes should be procured for it early in the Morning, and that it should be brought to himself as soon as he was stirring.

Such was the Discernment of Mrs. *Wilkins*, and such the Respect she bore her Master, under whom she enjoyed a most excellent Place, that her Scruples gave way to his peremptory Commands; and she took the Child under her Arms, without any apparent Disgust at the Illegality of its Birth; and declaring it was a sweet little Infant, walked off with it to her own Chamber.

Allworthy here betook himself to those pleasing Slumbers, which a Heart that hungers after Goodness, is apt to enjoy, when thoroughly satisfied. As these are possibly sweeter than what are occasioned by any other hearty Meal, I should take more Pains to display them to the Reader, if I knew any Air to recommend him to for the procuring such an Appetite.

پیف پیف، چه بوئی میده! بوش بوی یک مسیحی نیست. اگه اجازه بدین جسارت کنم و نظر خودمو بگم، میذاریمش تو یه سبد و می فرستیم بیرن بذارنش دم در خونه ناظر کلیسا... هوا هم که امشب خوبه، فقط یه کمی باد و بارون میاد، و اگه خوب بیچیمش و تو یه سبد گرم بذاریمش شصت هفتاد درصد شانس داره تا صبح که پیدایش میکنن، نیمه جونی داشته باشه. اما اگه تازه زنده هم نمونه، اقلأ ما وظیفه شرعی مون رو انجام داده ایم و ازش مواظت کرده ایم. شاید هم برای یه همچین موجوداتی همون بهتر باشه که تا طفلند و معصوم بمیرن، تا اینکه بزرگ بشن و به همون راه مادرشون بیفتن، چون نمیشه آینده بهتری از اونا انتظار داشت.»

دراین خطابه غزافراهائی بود که اگر آقای آلورتی به آن توجه کرده بود، ای بسا مایه نگرانش می شد. اما در این احوال یکی از انگشت هایش در دست نوزاد گیر کرده بود، و فشار نرم آن دست کوچک که، گوئی به التماس از او یاری می طلبید، بی تردید بر زبان چرب دبور خانم چیره می شد، حتی اگر قدرت سخنوری ایشان ده برابر هم از این قوی تر می بود. آقای آلورتی به دبور خانم دستور اکید داد که نوزاد را به اتاق خودش ببرد، یکی از مستخدمه ها را صدا کند، تا اگر بچه بیدار شد، پستانک و وسایل دیگر دم دست داشته باشند. همچنین دستور داد تا صبح اول وقت برای بچه پوشاک مناسبی دست و پا کنند، و هنگامی که خودش بیدار شد، بچه را فوراً نزد او بیاورند.

هوش و قدرت درک خانم ویلکینز به حدی زیاد بود، و چنان احترامی برای ارباب خود - که خانه و کاشانه اش رازیر سایه او به دست آورده بود - قائل بود، که دغدغه خاطرش بلافاصله در برابر دستورات قاطع ارباب محو و نابود شد، و علیاً مخدیره بچه را، بدون هیچ نگرانی یا انزجاری از حرامی نطفه، بغل زد، و با گفتن اینکه الحق بچه ئی شیرین و دوست داشتی است، راه افتاد و به سمت اتاق خود رفت.

در این هنگام آلورتی خود را به دست یکی از آن خواب های شیرینی سپرد که پاداش دلی است که همواره در آرزوی فرصتی برای نیکی کردن پرپر می زند، و عاقبت به مراد خود رسیده است. و از آنجا که چنین رؤیاهائی ممکن است از حظ حاصل از هر خوراک گوارائی به مذاق خواننده شیرین تر بیاید، اگر می توانستم او را به جایی حواله کنم تا در آب و هوایش اشتهای خود را بیوراند، به خود زحمت می دادم و در وصف شیرینی آن رؤیاها سخن می گفتم.

فراخوان

شماره ویژه مباحث ترجمه قرآن

در نظر داریم شماره‌ای از مترجم را به بررسی مسایل ترجمه قرآن اختصاص بدهیم. از عموم صاحب نظران دعوت می‌کنیم با ارسال مقاله در باره یکی از موضوعات پیشنهادی زیر در هر چه پربارتر کردن این شماره ویژه ما را یاری دهند.

- ۱ - معرفی و بررسی ترجمه‌های فارسی قرآن از ابتدا تا به امروز
- ۲ - مشکلات ترجمه قرآن به فارسی و اصولی که در ترجمه قرآن باید رعایت شود
- ۳ - نقد ترجمه‌های موجود قرآن
- ۴ - ضرورت ترجمه قرآن به فارسی روان و زیبا و ساده.
- ۵ - بررسی تحلیلی ترجمه‌های انگلیسی قرآن. آیا می‌توان ترجمه‌ای از قرآن را به عنوان ترجمه استاندارد برگزید؟

فرصت ارسال مقالات تا پایان آذرماه است.
مقالات ارسالی تا حد امکان کوتاه باشد.